

مهدی باکری، شهیدی که سلاحش غیرت بود

۲۵ اسفند سالروز شهادت فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا، مهدی باکری است که در سال ۱۳۶۳ در عملیات بدر به آرزویش یعنی شهادت نائل آمد، غیرت، یکی از ویژگی‌های شاخص مردم آذربایجان است که مهدی باکری تبلور آن است.



ایسنا/آذربایجان شرقی ۲۵ اسفند سالروز شهادت فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا، مهدی باکری است که در سال ۱۳۶۳ در عملیات بدر به آرزویش یعنی شهادت نائل آمد، غیرت، یکی از ویژگی‌های شاخص مردم آذربایجان است که مهدی باکری تبلور آن است.

مهدی در سال ۱۳۳۳ در شهرستان میاندوآب در یک خانواده مذهبی و با ایمان متولد شد، طبق شواهد و گفته نزدیکان خانواده باکری، اصالت خانواده و مهدی باکری به شهرستان مراغه برمی گردد که پدر مهدی برای ادامه اشتغال از مراغه به میاندوآب مهاجرت می کنند، مهدی دو برادر به نام‌های علی و حمید داشت که هر دو جان خود را در راه خدمت به اسلام، ناموس و ایران فدا کرده اند.

شهید علی باکری، برادر بزرگتر مهدی و حمید در زمان دانشجویی با نظام طاغوتی شاهنشاهی به مبارزه پرداخت و در این راستا نیز او در ۳۱ فروردین سال ۱۳۵۱ در زندان‌های ساواک به شهادت رسید.

مهدی با اخذ دیپلم از ارومیه، در مهندسی مکانیک دانشگاه سراسری تبریز مشغول به تحصیل شد، همزمان مهدی با وارد شدن به جریان‌های سیاسی، علیه نظام ستمشاهی به مبارزه پرداخت، او پس از مدتی حمید را برای برقراری ارتباط با سایر مبارزان، به خارج از کشور فرستاد تا در ارسال سلاح گرم برای مبارزین داخل کشور فعال شود، مهدی در دوره سربازی با تبعیت از اعلامیه حضرت امام خمینی(ره) (مبنی بر فرار سربازان از پادگاه‌ها) در حالی که در تهران افسر وظیفه بود از پادگان فرار و به صورت مخفیانه زندگی کرد و فعالیت‌های گوناگونی را در جهت پیروزی انقلاب اسلامی نیز انجام داد.

بعد از پیروزی انقلاب و به دنبال تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عضویت این نهاد انقلابی درآمد و در سازماندهی و استحکام سپاه ارومیه نقش فعالی را ایفا کرد، بعد از آن به ضرورت، دادستان دادگاه انقلاب ارومیه شد، همچنین همزمان با خدمت در سپاه به مدت ۹ ماه با عنوان شهردار ارومیه نیز خدمات ارزنده‌ای را از خود به یادگار گذاشت که خاطره دعا و نفرینش توسط یک پیرزن، شهره خاص و عام است.

مروری بر این خاطره: (روزی در ارومیه باران شدیدی شروع به باریدن می کند که موجب سیلاب و آب گرفتگی منازل می شود، شهید مهدی باکری به عنوان شهردار طی یک بازدید و سرکشی از وضعیت شهر، متوجه خانه‌ای می شود که آب آن را فراگرفته است، در حیاط خانه، پیرزنی فریاد می کشید و کمک می خواست، شهید بزرگوار در را با هل دادن باز می کند، می بیند آب تا زانو بالا آمده، از پیرزن می پرسد که آیا کسی زیر آوار مانده یا نه. پیرزن بر سر و صورت زنان می گوید که وسایل خانه و کل زندگی اش زیر آوار مانده و آب به زیرزمین رفته است؛ گویا جهیزیه دخترش که با سختی آن را جمع کرده بود در زیرزمین جامانده و خیس شده بود. مهدی به کمک دوستانش جلوی در، سد خاکی درست می کنند تا آب بیشتری داخل خانه نیاید، بعد با کمک آتش نشانی کل آب خانه را تخلیه می کنند و اوضاع را سر و سامان می دهند، بعد از اینکه کار تمام می شود، پیرزن که حالش بهتر شده بود شروع می کند به دعا کردن مهدی باکری، می گوید: خدا خیرت بدهد پسر؛ آن شهردار فلان فلان شده کجاست تا کمی از غیرت تو یاد بگیرد).

شهید مهدی باکری بعد از شهرداری ارومیه، برای مبارزه با دشمن بعثی و دفاع از میهن، عازم جبهه‌های نبرد می شود، او به عنوان معاون تیپ نجف اشرف که فرماندهی آن برعهده شهید احمد کاظمی بود، رشادت و شجاعت‌هایی زیادی به خرج داد، در آخر به عنوان فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا که می توان گفت لشکر آذربایجان منصوب شد.

شهادت حمید، کمر مهدی باکری را شکست

لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات‌های بزرگی همچون بیت المقدس، رمضان، مسلم بن عقیل، والفجر مقدماتی، والفجر ۱ تا ۴، عملیات خیبر و بدر که عملیات خیبر به عنوان اولین عملیات آبی و خاکی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اوج رشادت سربازان عاشوراییان آذربایجان بود، در همین راستا نیز حمید باکری برادر مهدی باکری و یکی از بازوان اصلی او به شهادت رسید.

پارتی بازی ممنوع

طبق روایات، در عملیات خیبر که پیکر حمید به همراه تعدادی از شهدا در خط مقدم نبرد باقی مانده بود، به مهدی باکری بعنوان فرمانده لشکر، در بی سیم خبر می دهند که برادران حمید به شهادت رسیده است و می خواهیم پیکرشان را برگردانیم، مهدی می گوید: «همه آن ها برادرای من هستند، اگر توانستید همه را برگردانید، حمید را هم بیاورید» و با این جمله نمی گذارد که تنها پیکر مطهر شهید حمید باکری را به پشت جبهه نبرد برگردانند و این باعث می شود که پیکرمطهر این شهید والامقام بعد از سال ها جاوید الاثر بماند.

عملیات بدر که در راستای عملیات های آبی و خاکی سپاه پاسداران و نیروهای مسلح انجام می شد، در تاریخ ۱۹ اسفند سال ۱۳۶۳ برای دستیابی و تسلط بر جاده العماره و بصره، راهیابی به مرکز اصلی هورهای غرب دجله و نهانستان های ناصریه، بصره و العماره را احاطه کرده بود و هم چنین تسلط بر شرق دجله هم به مدت ۱۰ روز در هورالویزه آغاز شد.

در این عملیات لشکر ۳۱ عاشورا به همراه تعداد زیادی از لشکر، تیپ و یگان های مختلف نیروهای مسلح به نبرد با دشمن یعنی پرداختند، در این عملیات که با موفقیت نسبی همراه بود شهید مهدی باکری فرمانده دلاور لشکر ۳۱ عاشورا به دو برادر شهیدش پیوست.

می توان گفت لحظه شهادت و گفت وگویی آخر شهید احمد کاظمی و شهید مهدی باکری دراماتیک ترین صحنه هشت سال دفاع مقدس بود که هیچ قلم و دوربینی نمی تواند آن را وصف کند؛

نوشته های زیر، آخرین گفت وگوهای است که لحظاتی قبل از شهادت مهدی باکری از پشت بی سیم بین شهید احمد کاظمی و شهید مهدی باکری صورت گرفته، در شرایطی که مهدی باکری در جزایر مجنون در محاصره و زیر آتش شدید دشمن است و با وجود اصرار شدید قرارگاه به مهدی مبنی بر اینکه تو فرمانده هستی و برگرد به عقب، وی همچنان می گوید بچه هایم را رها نمی کنم برگردم.

مکالمه با آقا مهدی به نقل از شهید احمد کاظمی: (مهدی تماس گرفت گفت می آیی؟ گفتم: با سر، گفت: زودتر، آمدم خود را رساندم به ساحل دجله دیدم همه چیز متلاشی شده و قایق ها را آتش زده اند، با مهدی تماس گرفتم، گفتم چه خبر شده، مهدی؟، نمی توانست حرف بزند، وقتی هم زد با همان رمز خودمان حرف زد و گفت: اینجا اشغال زیاد است. نمی توانم. از آن طرف از قرارگاه مرتب تماس می گرفتند و می گفتند: هر طور شده به مهدی بگو بیاید عقب تو تنها کسی هستی که آقا مهدی از سر علاقه حرفت رو قبول می کند، مهدی می گفت، نمی تواند. من اصرار کردم. به قرارگاه هم گفتم، گفتند پس برو خودت بردار و بیاورش، نشد یعنی نتوانستم. وسیله نبود. آتش هم آنقدر زیاد بود که هیچ چاره ای جز اصرار برایم نماند، گفتم، تو را خدا، تو را به جان هر کس دوست داری، هر جوری هست خودت را به ما برسان بیا ساحل، بیا این طرف، گفت: «پاشو تو بیا، احمد! اگر بیایی، دیگر برای همیشه پیش هم هستیم، گفتم: اینجا، با این آتش، نمی توانم. تو لااقل...» گفت: «اگر بدانی این جا چه جای خوبی شده، احمد. پاشو بیا! بچه ها این جا خیلی تنها هستند»، فاصله ما ۷۰۰ متری می شد. راهی نبود. آن محاصره و آن آتش نمی گذاشت من بروم برسم به مهدی و مهدی مرتب می گفت: پاشو بیا، احمد! صدایش مثل همیشه نبود. احساس کردم زخمی شده. حتی صدای تیرهای کلاش از توی بی سیم می آمد. بارها التماس کردم. بارها تماس گرفتم تا اینکه دیگر جواب نداد. بی سیم چی اش گوشی را برداشت و گفت: آقا مهدی نمی خواهد، یعنی نمی تواند حرف بزند... ارتباط قطع شد. تماس گرفتم، باز هم و باز هم، نشد که نشد...)

طبق گفته نزدیکان شهید باکری، پیکر مطهر این شهید بزرگوار را بعد از تیرخوردن به سر، سوار قایق می کنند که برگردانند به پشت جبهه ولی آنجا با یک شلیک آرپی چی کل قایق منفجر شده و پیکر شهید مهدی باکری همچون دو برادرش در آب و خاک این مرز و بوم گمنام می ماند.

با علیرضا نوین یکی از فرماندهان لشکر عاشورا، دوست و یادگار شهید مهدی باکری که بعد از چهل سال در سنگر نمایندگی مجلس شورای اسلامی مشغول خدمت است به گفت وگو می پردازیم:

وی خاطره ای از اولین حضور خود در لشکر عاشورا را تشریح کرد و گفت: من سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ مسئول بسیج تبریز بودم، اواخر سال ۱۳۶۱ به من گفتند حدود دو هزار نفر رزمنده برای عملیات سهمیه دارید و من هم گفتم ما به شرط مشارکت در عملیات این دو هزار نفر را تحویل می دهیم که الحمدالله اینطور هم شد.

وی به روایتی از حاج صمد قدرتی مبنی بر چگونگی گزینش شهید مهدی باکری در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اشاره کرد و

گفت: من خودم چند سال مسئول گزینش سپاه بوده ام، در آن زمان استخدام با فشارهای زیادی مواجه بود و شهید باکری نیز از زمان سپاه ارومیه خاطره خوشی از این روند نداشت، ولی آقا مهدی همواره خودش تمایل به بسیجی ماندن داشت و در این راستا نیز به اجبار شهید محلاتی، محسن رضایی (فرمانده وقت کل سپاه پاسداران اسلامی) و فرماندهان ارشد سپاه، لباس کادر پاسداری را بر تن می کرد.

نوبین با بیان اینکه روحیه مهدی باکری آنقدر رفیع و متعالی بود که از این بی مهری ها ناراحت نمی شد، گفت: شهید باکری افتخار آذربایجان و کل ایران است.

کاظم احمدنژاد، راوی دفاع مقدس و بیسیمچی لشکر ۳۱ عاشورا در گفت و گو با ایسنا، به تشریح آغاز عملیات بدر پرداخت و گفت: شهید باکری قبل از شروع عملیات به اسکله فتح ۴ آمد تا برای رزمندگان سخنرانی کند و دلایر مردان را راهی جبهه نبرد با دشمن بعثی کند، وقتی که نزدیکی غروب خورشید بود، آقا مهدی پیش ما برای چک کردن تجهیزات مخابراتی آمد، شهید باکری وقتی نشسته بودیم یک لیوان آب از ما خواست که ما همه چی رو آورده بودیم به غیر آب، یکی از دوستان زود از رودخانه لیوان را پر کرد و آورد، آقا مهدی برگشت و با چهره خندان گفت، من اگر از این آب می خوردم خودم از آنجا پر می کردم، دیگه ما از خجالت ذوب در خاک شدیم.

وی ادامه داد: شب عملیات هوای منطقه خیلی سرد بود، من هم از سرما لرز شدیدی گرفتم، آقا مهدی کت (اورکت) خودش رو درآورد و به من داد، بعد زود ساعت و انگشترش را به من داد و گفت که این ها را تا صبح نگه دار.

وی با بیان اینکه شهید باکری حین عملیات دائم به گفتن ذکر تاکید داشتند، افزود: آقا مهدی پشت بی سیم به رزمندگان توصیه می کردند که حین نبرد همیشه ذکر (یا حسین، یا ابوالفضل) را بگویند تا اهل بیت پشتیبان آنها باشند.

فیلم «موقعیت مهدی» ساخته هادی حجازی فر زندگینامه، رشادت، شجاعت و غیرت شهیدان باکری را به خوبی به تصویر کشیده است.